انترناسیونال ۶۳۵

علی جوادی

**دور جدیدی از تحرک کانگستریم اسلامی**

جنایات اخیر در پاریس، بیروت و پیش از آن انفجار هواپیمای مسافربری روسیه در چند روز متوالی نشان بارز دور جدیدی از تحرک کانگستریسم اسلامی در نقاط مختلف جهان است. این تروریسمی است که مرز و بومی نمی شناسد. قربانیانش را در همه جا و هر گوشه جهانی می یابد. میکشد و به خون میکشد. با مسلسلی در دست و با نعره های الله اکبر. گوشه ای از یک جنگ همه جانبه تروریستی است. اما قربانیانش عادی تر مردم عادی اند. این جنگ کلیدش در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ زده شد. اکنون ۱۴ سال از آن تاریخ میگذرد. نگاهی مجدد به آن رویداد و سیر تحولات برای بررسی موقعیت حاضر خالی از ارزش نیست.

در ١١ سپتامبر \*۲۰۰١ تروریسم اسلامی دست به یک فاجعه بی سابقه در زندگی بشریت معاصر زد. جنایتی که زندگی همگان را در ابعاد چشمگیری سیاه کرد و منشاء عقبگردهای بسیاری در تاریخ معاصر شد. در آن روز چند هواپیمای مسافربری به مقصد نیویورک با تمامی انسانهای حاملش تبدیل به موشکها و بمبهای انفجاری شدند و دو برج بزرگ تجاری در نیویورک را هدف گرفتند. در یک لحظه چند صد تن از مسافرین عادی و بیگناه سوختند و تبدیل به خاکستر شدند و برجهای مرکز تجاری در مقابل چشمان ناباور جهانیان بر سر ساکنین اش فروریخت. بیش از سه هزار نفر جان خود را از دست دادند. اما دامنه مرگ و کشتار به آنچه در ١١ سپتامبر صورت گرفت، محدود نماند.

١١ سپتامبر نقطه شروع یک سلسله جنایت در دوران حاضر است. در این سالها بر بشریت معاصر چه گذشت؟ موقعیت جنگ تروریستها را چگونه باید تعریف کرد؟ جهان پس از این یازده سال کجا ایستاده است؟ راه حل ما برای پایان دادن به وضعیت چیست؟

**آغاز یک جنگ جهانی تروریستی**

با فاجعه ١١ سپتامبر کلید یک جنگ خونین و جهانی جدید زده شد. نیروهایی عظیمی در مقابل هم و در مقابل بشر معاصر صف آرایی کردند. جنگی که سیمای جهان را تغییر داد. در یک سوی این جنگ جنبش ارتجاعی اسلامی سیاسی و نیروهای متعددش قرار گرفتند و در طرف دیگر بزرگترین ماشین نظامی و آدمکشی تاریخ یعنی میلیتاریسم آمریکا و اسرائیل و انگلستان و فرانسه و متحدینشان قرار گرفتند. تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی در مقابل هم صف آرایی کردند. این رویداد شروع یک جنگ جهانی بود. هیچ نقطه و منطقه ای از اثرات این جنگ خونین مصون و ایمن نماند و نبود. اگر چه ابعاد و با تعداد کشته شدگان با قربانیان جنگهای اول و دوم جهانی قابل مقایسه نیست، اما کل مشقات و مصائبی که بر زندگی هر روزه مردم تحمیل کرده است بهیچوجه از کل مصائب این جنگ های جهانی کمتر نبوده است. این جنگ قربانیانش مردم عادی ای بودند که هیچ نقشی در قرار گرفتن در تیررس این جدال خونین نداشتند. همه جا صحنه جنگ بود، همه کس قربانیان این جنگ. جنگ در افغانستان، جنگ در عراق، جنگ در لیبی و سوریه در عین حال عرصه های کلاسیک این جنگ بودند.

در این مدت هر نوع عقبگردی را بر مردم تحمیل کردند. به بهانه جدال با تروریسم آزادیهای سیاسی و عملی شهروندان را در مهد جهان به اصطلاح متمدن مورد تعرض قرار دادند. هر گونه بازداشتی بدون اعلام حکم مجاز شمرده شد. شکنجه رسما به یک امر عادی بمنظور اعتراف گیری در برخی از جوامع غربی از جمله آمریکا تبدیل شد. استراق سمع با یک حکم دو فوریتی در پارلمانهای دمکراسی به تصویب رسید و مجاز قلمداد شد. در پیشبرد این جنگ به افغانستان و عراق و لیبی و سوریه حمله کردند. رسما عراق را دهها سال به عقب برگرداندند و بیش از یک میلیون کشته و زحمی بجا گذاشتند. لیبی و سوریه نیز وضعیت کم و بیش مشابهی دارند. در طرف دیگر تروریسم اسلامی دست به یک سلسله آدمکشیها در جهان معاصر زد که هر گوشه و کناری را نا امن کرد. چه تعداد بمب و عملیات انفجاری عابرین عادی را تکه تکه کرد؟ تاریخ این جنایت خونین را بعدا باید جمع آوری کرد.

در این دوره جنگ تروریستها به یک مولفه خونین و سیاه زندگی بشر معاصر تبدیل شد. تاثیرات این جدال عمیق و دیرپا هستند. این وضعیت بسیاری از کشمکشهای جاری در مناطق متفاوت جهان را تحت الشعاع خود قرار داد و تغییرات جدی و تعیین کننده ای در صف بندی نیروها ایجاد کرد. این جنگ کماکان ادامه پیدا کرد و اثرات مخرب آن هر روزه زندگیهای بسیاری را به تباهی میکشد.

**اهداف جنگ**\*

یک رکن این جدال خونین تعاریف و توجیهاتی است که هر کدام از دو قطب تروریستی جهان از اهداف خود ارائه میدهند. گفته اند که جنگ ادامه سیاست است. اما کدام سیاست؟ این جنگ مانند تمام جنگها بر سر قدرت و سهمبری از قدرت سیاسی است. اسلام سیاسی به مثابه یک نیروی دست راستی در پس تحولات سیاسی در خاورمیانه و در پس شکست جنبشهای ناسیونالیستی و پروغربی در این گوشه از جهان بر قدرت سیاسی در ایران چنگ انداخت. غرب که پایگاه خود در ایران را در حال از دست رفتن می دید به جک و جانوران اسلامی پر و بال داد. خصلت ضد کمونیستی و ضد آزادیخواهی این جریان کپک زده، آن ظرفیتی بود که غرب بدان نیاز داشت. جریانات اسلامی بر متن چنین شرایطی قدرت سیاسی در یک کشور مهم و تعیین کننده در منطقه را از آن خود کردند. با تحولات ایران اسلام سیاسی در موقعیت قدرت قرار گرفت. به یکباره عظیم ترین منابع مالی و انسانی در کنترل و اختیار این جنبش ارتجاعی قرار گرفت. بدنبال این تحولات گسترش سهم خواهی از قدرت سیاسی در سطح خاورمیانه در محور تحولات سیاسی این جوامع قرار گرفت. ١١ سپتامبر به این جدال خصلت جهانی داد و مساله جدال بر سر قدرت سیاسی را حتی به اروپا و آمریکا کشاند.

در طرف دیگر، تروریسم دولتی برای مقابله با سهم خواهی تروریسم اسلامی نیازمند یک چهارچوب قابل پسند بودند. "جنگ علیه تروریسم" آن چهارچوبی بود که از توجیهات تحرک میلیتاریستی دوران گذشته متفاوت بود. در این چهارچوب کشمکش علیه قطب مقابل با معیارهای شمال و جنوب، پیشرفته و عقب مانده و یا با معیارهای نژادی و ملی تعریف نمیشد. هر نیرویی میتوانست در قطب تروریسم دولتی قرار گیرد. این جدال به سرعت پس از جدال دو اردوی شرق و غرب در دوران جنگ سرد به محور تخاصمات جهانی تبدیل شد. غرب در دوران پس از جنگ سرد نیازمند یک چهارچوب ایدئولوژیک سیاسی برای تجدید تعریف سیمای جهان بود. افول موقعیت سیاسی و زوال اقتصادی آن در فردای جنگ سرد باید در اشکال دیگری جبران میشد. فاجعه ١١ سپتامبر بزرگترین امکانات را در اختیار این نیرو قرار داد. به یکباره فلسفه وجودی ماشین نظامی ای خود و متحدینش در ناتو معنا و تعریف دیگری یافت. مقابله تروریستی با تروریسم اسلامی در صدر دستور عمل این اردو قرار گرفت. اما اهداف اردوی غرب بسیار فراتر از مقابله با سهم خواهی جنبش اسلام سیاسی بود. بر مبنای این تقابل سیمای جهان را رقم زدند.

**جنگ تروریستها ـ جنگ مذاهب؟**

جدالهای پایدار همواره نیازمند چهارچوبهای فکری و سیاسی و ایدئولوژیک خود هستند. چهارچوبهایی که تداوم کشمکش را موجه میکنند و آن را در اذهان قربانیان خود "حقانیت" می بخشند. جنگ تروریستها نیز از این قاعده مستثنی نیست. در این راستا علاوه بر توجیهات همیشگی ما شاهد تلاش برای قرار دادن دستگاه مذهب در محور این تخاصمات بوده ایم. دستگاه کلیسای مسیحیت از یک طرف و دستگاه مافیایی اسلام از طرف دیگر. برای جنبش اسلام سیاسی این تلاش و چهارچوب سیاسی امری داده شده و از پیش مفروض بود. اسلام سیاسی جنبشی اسلامی و دست راستی مبتنی بر مذهب کثیف اسلام است. تلاش برای اسلامیزه کردن جوامع یکی از ارکان جنبش اسلام سیاسی در کنار هدف اصلی اش یعنی تصرف قدرت سیاسی است. اما در اردوی مقابل مذهب از چنین جایگاهی برخوردار نبود. غرب یک دوره کوتاه کردن دست کلیسا و مذهب از دولت را پشت سر دارد. جدایی کلیسا و مذهب از دولت واقعیتی است که برخی نیروهای دست راستی برای کم کردن این فاصله تلاش بسیاری بخرج میدهند. این تلاش بطور ویژه خود را در دو شکل نشان میدهد: تلاش جریانات دست راستی، بخصوص در آمریکا، که میکوشند به بعد مذهبی سیاست و رفتار اجتماعی شان دامنه بیشتری ببخشند و از طرف دیگر تلاشی است که از جانب خود دستگاه کلیسای مسیحیت بطور آشکار و پنهان صورت میگیرد. این تلاش را ما در دوران پایانی جنگ سرد بطور ویژه شاهد بودیم و نقش جان پاپ دوم در پروژه مقابله با "امپراطوری شر" و سر به زمین کوبیدن و دعا در کنار ویلیام کیسی رئیس سابق سازمان سیا گوشه ای از این تقلای ارتجاعی است. در دوران اخیر نیز بطور ویژه ای شاهد این تلاش هستیم. قرآن سوزی برخی از کشیشان مذهبی بخش از این تلاش عمومی است. حتی عملیات تروریستی در نروژ دارای چنین اهداف و زمینه هایی است. به همین اعتبار بی جهت نیست که بهمراه تشدید جنگ تروریستها ما شاهد تشدید جدال میان نیروها و همچنین دستگاه کثیف مذاهب رسمی هم هستیم. دلایل و زمینه های این تلاش تماما مادی و زمینی اند. نیروهای پرچمدار هر اردو نیازمند مذهب برای توجیه این جدال و جنگ خونین هستند. دستگاه مافیای کلیسا نیز برای مطرح بودن و رونق دادن به صنعت خود نیازمند حضور در جدالهای اصلی جامعه است. امروز کلیسای مسیحیت بقای خود را مدیون موثر بودن بمثابه ابزاری خفه کنند و توجیه کننده و زهرآلود در کنار ارکان اصلی طبقه حاکمه و همچنین در اردوی تروریسم دولتی است.

یک استنتاج سیاسی از این واقعیت این است که جدال بر علیه جنگ تروریستها نمیتواند و نباید محدود به جنبه نظامی و میلیتاریستی این تقابل گردد. اهداف سیاسی و ابزارهای متنوع سیاسی، ایدئولوژیک و مذهبی که بکار گرفته میشوند باید تماما نقد و افشاء شوند. هر درجه همسویی با دستگاه مذهب و یا چهارچوبهای مذهبی و سیاسی یک طرف در مقابله با طرف مقابل یک سیاست ارتجاعی و بازی در زمین یک اردوی تروریستی است.

**موقعیت کنونی**

این جنگ در طول چهار ده سال گذشته دستخوش تغییر و تحولاتی چه در زمینه نظامی و چه در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک شده است که جایگاه متفاوتی به آن در اذهان جامعه و همچنین در توازن قوای سیاسی در سطح جهان داده است. جنگ تروریستها که با حمله به طالبان آغاز شد و به سرعت به عراق کشیده شد، زمینه ها و عرصه های ویژه ای برای خودنمایی و قدرقدرتی میلیتاریسم آمریکا و متحدینش فراهم کرد. نوع جدیدی از "جنگ" شکل گرفت که کمتر به نیروی زمینی متکی بود. از آسمان، از ارتفاعی ۳۰ هزار پایی هر دوست و دشمنی و هر درجه مدنیت و ساختارهای یک جامعه را درهم کوبیدند. هزینه این میلیتاریسم را بر دوش بخشی از خود قربانیان این جدال خونین تحمیل کردند. هزینه نظامی جنگ عراق و افغانستان را مردم در آمریکا و اروپا در عین حال با از دست دادن درجه "رفاه" داده شده و زدن جوانب معینی از بیمه درمان و بهداشت خود به اجبار می پردازند. هزینه این نمایش قدرت میلیتاریسم را با زدن سهم جامعه از رفاه تامین کردند.

این جنگها اکنون در فازهای آخر خود بسر میبرد. اگر چه به اهدافی دست پیدا کردند. طالبان سقوط کرد. صدام سقوط کرد. بن لادن کشته شد، اما اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی برنده جنگ در عراق بود. طالبان در افغانستان به بقای ارتجاعی خود ادامه داده و حتی بخشهایی از پاکستان را نیز به زیر سلطه خود در آورده است. تروریسم اسلامی کماکان یک نیروی جدی و مطرح در صحنه سیاست جهانی است. بخشهای وسیعی از سوریه وعراق در کنترل کانگسترهای داعش است. این نیرو اکنون در کشورهای اروپایی و آمریکای پر و بال خود را گسترده است. در آنجا تغذیه میکند و بخشی از نیروی قربانیان خود را از نیروی انسانی و جوان این جوامع تامین میکند. بر مصائب و شکافهای افزایش یافته جوانان این جامعه، که بعضا در حاشیه نیز قرار گرفته اند، دست میگذارند و سرمایه گذاری میکنند.

در بعد سیاسی اهداف واقعی این جدال کاملا روشن اند. گرد و غبارها به کناری رفته اند. اهداف سیاسی هر دو اردو در نزد توده های مردم افشاء شده و بعضا خنثی شده است. معلوم شد که "جنگ علیه ترور" قرار نیست زندگی را برای احدی امن تر کند. معلوم شد که قرار نیست جامعه ای "آزاد" شود و مردم از شر نیروهای اسلامیستی و یا تروریستی و میلیتاریستی خلاص شوند. معلوم شد که تروریسم در جهان دو قطب دارد. تروریسم دولتی و اسلامی. و شاید باید تروریسم غیر دولتی را که هر روزه از گوشه ای سر بلند میکند به این دو نیروی اصلی نیز اضافه کرد. معلوم شد که راه پیشروی بشر امروزی نه در پیروزی یک قطب بر قطب مقابل بلکه در درهم شکستن کل این تقابل قرار دارد. و این پروسه مدتی است که آغاز شده است. وزنی که این جدال و تخاصم اکنون در کل تحولات جامعه بشری ایفا میکند به درجات زیادی با توجه به تحولات خیره کننده دوران اخیر و خیزش توده های مردم در خاورمیانه و شمال آفریقا و همچنین در اسرائیل کم شده است. دنیا دیگر فقط صحنه جدال دو نیروی تروریستی نیست. نیروی سومی در میدان است که چشمها و اذهان را به سوی خود خیره کرده است. خیزش توده های مردم در عراق، افغانستان و مشخصا در قلب اروپا نقطه امید دوران حاضر برای خلاصی از تروریسم اسلامی و دولتی است.

**کدام پایان؟ کدام نیروها؟**

چگونه میتوان نقطه پایانی بر این جدال خونین گذاشت؟ کدام نیروها میتوانند بازیگر صفحات پایان بخشیدن به این جدال باشند؟ به این جنگ چگونه میتوان پایان داد و زمینه های آن را برچید؟ در پاسخ به محورهایی کلی باید اشاره کرد.

برای پایان بخشیدن به جنگ تروریستها باید سیاست میلیتاریستی دول غربی را در هم شکست. باید اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی را در مراکز اصلی اش بزیر کشید و نابود کرد. و بالاخره باید با فقر و فلاکت و محرومیتی و در حاشیه بودن جوان امروز در جوامع بسیاری را ریشه کن کرد.

شکست میلیتاریسم اردوی تروریسم دولتی فقط یک شکست سیاسی میتواند باشد. اعتراضات توده های بشریت متمدن در مقابل این میلیتاریسم اصلی ترین اهرم است.

در طرف مقابل نیز پاسخ اساسا سیاسی است. مهمترین حلقه ها در این اردو مساله موجودیت رژیم اسلامی در ایران، مساله حاکمیت داعش، مساله تداوم اشغال فلسطین و مساله فقر و محرومیت عظیم موجود در جوامع اسلام زده است. برای درهم شکستن ستون فقرات اردوی اسلام سیاسی باید رژیم اسلامی در ایران را به زیر کشید و سرنگون کرد. باید جریان داعش را نابود کرد. باید مساله فلسطین را بطور عادلانه حل کرد. تشکیل کشور مستقل فلسطینی با حقوق کامل "کشوری" یک رکن دیگر نابودی جنبش اسلام سیاسی است.

واقعیت این است که تا زمانیکه مردم این منطقه محروم و فقیرند، جریانات اسلامی میتوانند بر این فقر و محرومیت سرمایه گذاری کنند. تا زمانیکه میلیتاریسم و قلدری و زورگویی نرم سیاست جهانی است، این ظلم زمینه ساز تحرک و بقای تروریسم اسلامی است. تا زمانیکه دولتهای ارتجاعی منطقه به نیروهای اسلامی رنگارنگ کمک میکنند،، این وضعیت ادامه خواهد داشت.

اما کدام نیروها میتواند به این جدال خونین پایان دهد؟ این کار جنبش کمونیسم کارگری است. کار بشریت متمدن است. کار طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و برابری طلب است. کار نیروهایی است که کوچکترین منفعتی در هیچ کدام از دو سوی این تخاصم ندارند. به این اعتبار کلیه نیروهای ناسیونالیسم پرو غربی، کل جریانات ملی ـ اسلامی، کل جریانات "ضد امپریالیستی" که خود را در کنار اسلامیستها پیدا میکنند، به این دو قطب تعلق دارند. اما در نهایت باید به فاکتور مهم و تعیین کننده دیگری اشاره کرد: تحولات اخیر در عراق و افعانستان و مشخصا در قلب اروپا علیه ارتجاع تروریستی در هر دو سوی این کشمکش. کلید حل این معضل جهانی در دست بشریت متمدن است. در هم شکستن و پایان بخشیدن به این تخاصم کار این بشریت متمدن است. تنها این نیرو است که میتواند آینده دیگری را رقم زند.

\* منصور حکمت تنها کسی است که در ارزیابی از این جنگ اهداف واقعی و سیاستهای حاکم بر این دو اردو را به درستی تببین کرد. سلسله مقالاتی که به دنبال فاجعه ١١ سپتامبر نگاشت در زمره مهمترین ارزیابی های سیاسی از قطب بندیهای سیاسی جهان پس از جنگ سرد است. مطالعه دقیق این اسناد را به خوانندگان نشریه عمیقا توصیه میکنم. این مقالات در سایت سایتهای منصور حکمت قابل دسترسی اند.